



گفتگو با دکتر محمد علی رضایی اصفهانی

اشاره:

گفتن از وحی و شرح نامه دوست گفتن، جان مشتاقان بسیاری را به جانب خود کشیده است. کلام الله مجید که سرشار از حقایق است از سر پیدایی، گاه پنهان است که گفته‌اند حقیقت همان است که پیداست. آدمی گاه پیدا را نمی‌بیند و با چشم دو بین و فکر مشوش به سراغ نور می‌رود که سر این همه ناهمبیدن و یا کج فهمیدن کلام محبوب همین است. اما چگونه می‌توان از این ناتوانی در دیدن روشنایی کاست و دمی صدای دلنواز جبرئیل را به گوش دل شنید؟ در چند شماره اخیر «حسنا» به این موضوع پرداخته‌ایم، گفت و گوی این نوبت نیز ادامه بحث‌های گذشته را پی می‌گیرد. این بار با جناب آقای دکتر محمد علی رضایی اصفهانی سؤالاتمان را مطرح کردیم. امید که در فرصت دیگری باز به این قصه نامکرر برگردیم.

وقتی به عنوان مخاطب عام برای اولین بار با قرآن روبه رو می‌شویم از آن چه می‌فهمیم؟ آیا فهم همان تفسیر است یا از سنخ دیگری است؟

ابتدا باید پرسید آیا فهم و تفسیر قرآن یکی است؟ باید گفت که فهم و تفسیر دو چیز است. فهم مقدمه تفسیر است. مثلاً وقتی با جمله *يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيُّدِيهِمْ* روبه رو می‌شویم برای فهم این آیه در مرحله اول در ابتدا تفکر می‌کنیم. قرآن سه مسئله را بیان می‌کند تفکر، تعقل و تدبر. تفکر در جزئیات است و تعقل در کلیات و تدبر به پیامدها می‌پردازد؛ اما آنچه در هر سه مشترک است مسئله تعقل است. در حرکت به سمت فهم آیه، ابتدا به لغت مراجعه می‌کنیم تا ببینیم به چه معناست. یک معنای تصویری و ابتدایی به ذهن می‌رسد ابتدا باید *يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيُّدِيهِمْ* را از لحاظ صرف و نحو و کنایه و مسائل ادبی بررسی کنیم، سپس روایات را مورد بررسی قرار دهیم در نهایت نسبت این آیه را با آیات دیگر بسنجیم، همه اینها در مرحله فهم است. حال اگر این فهم را به مرحله بیان رساندیم به مرحله تفسیر وارد شده‌ایم. تفسیر از ماده فسر، فسر یعنی قال یعنی «کشف الغطاء و بیانها». در تفسیر دو عنصر کشف و بیان نهفته است. کشف همان فهم و مقدمه تفسیر است. شاهد این کلام این است که تا قبل از آنچه شخص فهمیده است مطلب تفسیر به رای بر آن صادق نیست. حتی ممکن است مفسر درباره یک آیه پنجاه احتمال بدهد؛ ولی تا وقتی به مرحله بیان نرسیده و تا زمانی که چیزی را به خدا نسبت نداده تفسیر به رای نمی‌شود، وقتی تفسیر به رای می‌شود که به کلام درآید. اگر این فهم به بیان درآمده، با توجه به قراین عقلی و نقلی باشد، تفسیر معتبر است اگر چه ممکن است صحیح نباشد. تا زمانی که بیان نشود تفسیر رخ نداده. ثمره تفکر و فهم قرآن چیست؟ قرآن انسان را به تدبر و تفکر و تعقل دعوت می‌کند. *لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ ؛* اینها عام است و اطلاق دارد، تمام افراد را در برمی‌گیرد. آنها که فرهیخته هستند

و توان تفسیر دارند و آنهایی که ناتوان تفسیراند. همه مامور به تدبیر در قرآن هستند. اگر ما فهم و تفسیر را یکی بگیریم، باید بدانیم که تفسیر ما معتبر؛ اما در واقع تفسیر به رای است و نتیجه آن این است کسی که تدبیر می‌کند گرفتار تفسیر به رای می‌شود. اینجا با این تضاد رو به رو می‌شویم که اگر تفسیر به رای حرام است پس ما که تدبیر در قرآن می‌کنیم و دعوت به این کار شده‌ایم گرفتار تفسیر به رای می‌شویم.

یعنی شما تفسیر را منوط به اعلام و بیان آنچه فهمیده شده می‌کنید؟

در همه علوم به همین صورت است. اگر پزشک راجع به بیمار حدسی بزند تا زمانی که اعلام نکرده و به حدس خود عمل نکرده است عواقبی ندارد و مشکلی برایش پیش نمی‌آید. وقتی نوع بیماری را اعلام کرد و دارو تجویز شد در قبال آنچه تجویز کرده است باید پاسخگو باشد. درباره فقیه نیز مطلب به همین ترتیب است. فتوای فقیه اگر مستند به قراین باشد معتبر است تا زمانی که بیان نشده که فتوایی داده نشده است.

به عنوان نمونه معنای **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** را نمی‌دانستیم. برای فهم آن به سراغ لغت می‌رویم تا معنای **يَدُ اللَّهِ** را بفهمیم. ممکن است ده احتمال بدهیم اینها همه در مرحله فهم است؛ وقتی این احتمالات بیان می‌شود این اظهار می‌تواند از کانال صحیح باشد یا از کانال ناصحیح. اگر این معنا را به خدا نسبت دهیم که قدرت خدا فوق قدرت‌هاست و این معنا با توجه به قراین عقلی و نقلی باشد تفسیر معتبر است.

پس به طور خلاصه اینگونه می‌توان گفت فهم مقدمه تفسیر است. ما سر اصطلاحات بحثی نداریم ممکن است کسی بگوید فهم جزئی از تفسیر است. به هر حال فهم تفسیر نیست و کل تفسیر هم فهم نیست. فهم مرحله مقدماتی است و تفسیر مرحله تکامل یافته‌تر بعلاوه عنصر اظهار است.

☞ مفسر، مخاطب و متن چه اندازه در تفسیر قرآن دخالت دارند؟

یک دسته از اصحاب «هرمنوتیک» مانند شلایرماخر حرفشان شبیه حرف ماست. آنها گفتند نیت مولف در تفسیر دخالت دارد و ما در تفسیر به دنبال این هستیم که بدانیم نیت مولف چیست. همانطور که علامه در معنای تفسیر فرمود فهم معانی آیات و مقاصدها. هم باید معانی آیات را فهمید و هم مقاصد آن را، یعنی نیت گوینده را فهمید. باید دید نیت مولف از **يَذُ اللّٰه** چیست. یک مرحله فهم تصویری و معنای لغوی وجود دارد و یک مرحله فهم تصدیقی. مقصود خدا چیست. در اینجا ما بعد از مرحله فهم تصویری به نتیجه گیری و اظهار می‌رسیم که همان بیان و تفسیر است.

در دوره معاصر کسانی هم مثل هرش، هم رای ما هستند. اما فیلسوفانی مثل هایدگر و گادامر گفتند هر چه دخالت است از جانب مفسر است. در حقیقت شخصی که کلامی را بیان کرده مثل نقاش مرده است. این گروه معتقدند که ما رابطه متن را با گوینده قطع کنیم متن مثل یک تابلوی نقاشی است که هر کس می‌تواند یک تفسیر از آن ارائه کند. در نتیجه ممکن است بی‌نهایت برداشت وجود داشته باشد. وقتی روشمندی در فهم را نفی کنیم هر کس ممکن است چیزی بفهمد این با مباحث قرآن جور در نمی‌آید. علت این است که اگر کسی چنین برداشتی داشته باشد راه تفسیر به رای را باز کرده است. از دید روایات، تفسیر به رای وقتی است که کسی بدون توجه به قراین عقلی و نقلی چیزی را به خدا نسبت دهد یا نظر خودش را به قرآن تحمیل کند. یا شخصی که دارای شرایط مفسر نیست مطلبی را به قرآن نسبت دهد «من قال فی القرآن بغیر علم...» مهمترین دلیل از خود قرآن **أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** است. این ندانستن به این صورت است که فرد شرایط مفسر را ندارد یا در تفسیر به قراین عقلی و نقلی توجه ندارد. یا مقصود قرآن را می‌فهمد؛ اما نظر خود را به قرآن تحمیل می‌کند. پس اگر تفسیر

قرآن روشمند نباشد چون دنبال مقصود و منظور خداوند نیست گرفتار تفسیر به رای می‌شویم.

هایدگر می‌گوید مخاطب بیش از هر کسی روی متن تاثیر می‌گذارد و بیش از همه آزاد است و تاثیر گوینده را به حداقل یا صفر می‌رساند. درحالی که ما باید بین مخاطب، گوینده و متن تعادل برقرار کنیم. هر سه در شکل‌گیری متن موثر است و هیچ کدام را نمی‌توان حذف کرد. گوینده موثر است چون ممکن است ظاهر کلام مقصود او نباشد. ما نباید در فهم دنبال دلالت تصویری باشیم باید دلالت تصدیقی را بیابیم. مخاطب که همان مفسر است تاثیر دارد و متن نیز انتقال دهنده پیام گوینده به مخاطب است. مهم‌ترین مسئله‌ای که کسانی همچون هایدگر نتوانستند حل کنند این است که گاهی مفسر پیش‌فرض‌های ذهنی خود را در فهم تاثیر می‌دهد و این امری لاجرم است و در همه علوم وجود دارد و مختص قرآن نیست. یک فیزیکدان وقتی می‌خواهد حرکت الکترون را به دور هسته بررسی کند و مشخص کند الکترون با چه سرعتی حرکت می‌کند و الان در کجا قرار دارد. وقتی پشت دستگاه قرار می‌گیرد خودش جرم دارد دستگاه نیز بر الکترون تاثیر می‌گذارد ممکن است وقتی می‌گوید الکترون در نقطه A قرار دارد الکترون در نقطه B قرار داشته باشد.

تاثیر مخاطب و مفسر روی موضوع مورد پذیرش، چیزی است که در همه علوم اتفاق می‌افتد و منحصر به علوم دینی و قرآنی نیست. مهم این است که ما ضوابط و قرائنی را در نظر بگیریم که تاثیر مخاطب بر روی فهم متن و نتیجه‌گیری از آن به حداقل برسد. آن وقت می‌توان گفت کدام تفسیر معتبر است و کدام غیر معتبر. غیر معتبر بودن به معنای غلط بودن نیست؛ چون در اوج اعتبار ممکن است تفسیری غلط باشد. مثل هیئت بطلمیوسی. هایدگر چون منع روشمندی می‌کند این تاثیر را به حداکثر می‌رساند، گرفتار تفسیر به رای می‌شود.

«هرمنوتیک» افرادی مثل هایدگر و گادامر که امروزه عملاً از دستور کار خارج می‌شوند با معنای تفسیر از نگاه مسلمانان سازگار نیست و در «هرمنوتیک» افرادی مانند شلایرماخر و هرش که تاثیر ذهن مفسر به حداقل می‌رسانند با مبنای تفسیری مسلمانان بیشتر سازگار است.

❏ خوب در اینجا با این سؤال مواجه می‌شود که وقتی سراغ قراین می‌رویم فهم از قراین هم متفاوت است اینجا چه باید کرد؟

وقتی بخواهید از شأن نزول به عنوان قرینه تاریخی استفاده کنید باید شرایطی بگذارید که حداکثر اعتبار را داشته باشد. منبعی نقل شود که قدمت تاریخی بیشتری دارد، گرایش سیاسی راویان را در نظر گرفته باشد. از منظر عقلی با سیره پیامبر سازگاری داشته باشد. متن از لحاظ جنبه ادبی درست باشد، سند متن معتبر باشد، اگر اینها درست شد تفسیر معتبر است. در علوم تجربی هم روال به این صورت است. شرایط زمانی جزء قراین حساب می‌شود. بدون توجه به اینها تفسیر قرآن تفسیر به رای است و ممکن است خطاهای فاحش در تفسیر قرآن رخ دهد. مفسر هم باید با حوزه تفسیر و حوزه علم آشنا باشد. باید از قراین علمی قطعی استفاده کند و در بعضی از موارد که علم به قطعیت نرسیده چون علم ابطال پذیر است با احتمال سخن بگوید مثلاً بگوید احتمال دارد آیه *وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ* دلالت بر گسترش جهان داشته باشد. حدود ۲۰۰۰ آیه قرآن در مورد مسائل علمی است که بسیاری از آن با علم در تعارض است و برای آنها باید راهکار پیدا کرد. برخی برای خدمت به علم است و برخی برای خدمت به قرآن. در مورد لغات هم وضع همین طور است ما چند لغت قطعی داریم معنای اکثر لغات ظنی است پس نباید به فرهنگ لغت مراجعه کرد؟

❏ در ادامه این سوال پیش می‌آید که آیا شما برای آیات معنای واحدی قایل هستید؟

لازم نیست حتما دارای معنای واحدی باشد. استعمال متن در بیش از یک معنا در تفسیر به عنوان یک قاعده پذیرفته شده است. مفسرینی مثل آیت الله جوادی آملی و آیت الله مکارم تصدیق کرده‌اند که اگر در کتب بشری استعمال متن در بیش از یک معنا اشکال دارد این اشکال در مباحث قرآنی وارد نیست. بنابراین ممکن است برای آیه **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** بعضی معنای لغوی را بگیرند بعضی معنای اصطلاحی را؛ هر دو از قرینه سود برده‌اند. لذا اشکال ندارد که بگوییم هر دو معنا درست است خدا یک جمله را بیان کرده؛ اما دو معنا را اراده کرده است. لازم نیست یک معنا باشد. هر چند این مهم است که کدام مطابق واقع و نظر خداست. اما آن معنایی که مفسر می‌فهمد معنای معتبر است. ممکن است یک معنا باشد یا بیشتر. ما در همین حد مکلف به فهم هستیم چه در قرآن و چه غیر قرآن. مثلا ارسطو مطالبی را بیان کرده بالاخره مقصود ارسطو یک معنا بوده وقتی اختلاف در فهم هست اگر معنای مختلف قابل جمع باشد هر دو معنا درست است؛ اما وقتی اختلاف وجود دارد و این معانی با هم قابل جمع نیستند باید دید کدام یک با قواعد و ضوابط فهم متن و روشمندی فهم مطابقت می‌کند را می‌پذیریم.

در نتیجه اگر تفسیر در چهارچوب روش‌های صحیح و قواعد و ضوابط تفسیر ارائه شود، تفسیر معتبری ارائه خواهد شد. فهم روشمند ممکن است دو نتیجه بدهد هر دو هم معتبر است مثلا دو فقیه دو فتوا می‌دهند و هر دو فتوا هم برای مقلدان معتبر است. عمده اختلافات در بحث روشمندی است. ممکن است به یک روش عمل شود یا نشود. در مورد مسائل قرآنی ممکن است هر دو در عرض هم باشند در مباحث تفسیری در جایی که اختلاف است و باید یکی را انتخاب کرد باید دید کدام با قراین مطابقت دارد.

اما آیا رسیدن به این واقعیت ممکن است؟

در این مورد باید گفت باید تا آنجایی که می‌توانیم به واقعیت نزدیک شویم و ملاک هم همان در نظر گرفتن قراین است، هر چند در هیچ علمی نمی‌توان گفت حتما واقعیت همین است و لا غیر.

اما مهم‌ترین فرقی که فیلسوفانی چون هایدگر با ما دارند در روشمندی است. اگر یک مفسر علم بیشتری داشته باشد و حوزه‌های علمی بیشتری در اختیار داشته باشد احتمال خطای کسی که اعلم است کمتر و تفسیری که ارائه می‌دهد معتبرتر است. این به این معنا نیست که آن یکی خطا می‌کند یا غیرمعتبر است، بلکه به این معناست که جامعه علمی به تفسیر او اعتماد بیشتری می‌کند.

📖 امیدواریم که این بحث را در فرصت دیگری پی بگیریم.

من هم از فصلنامه حسنا و تلاشی که در این زمینه آغاز کرده‌اید سپاسگزارم. ان شاء الله موفق باشید.